



دکتر عبدالمجید آهنگری

دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی

سال بازنشستگی: ۱۳۹۸

اینجانب عبدالمجید آهنگری در سال ۱۳۳۱ در اهواز متولد شده‌ام. پدر و مادرم اهل دزفول هستند لذا بخشی از سال‌های طفولیت و نوجوانی را در محله قلعه این شهر گذرانده‌ام. تحصیلات ابتدایی را در اهواز در دبستانهای حکمت و ملی جعفری طی کرده و در سال ۱۳۴۵ مدرک ششم ابتدایی را اخذ کردم. یکی از خاطرات آن زمان در کلاس دوم دبستان در سال ۱۳۴۱ حمله ملخ‌ها به اهواز بود. به یاد دارم موقع برگشت از مدرسه ملخ‌ها همچون ابری، آسمان اهواز را پوشانده بودند و من به همراه دوستان با شادی و هیجان کودکانه با کیف‌های پراز ملخ راهی منزل می‌شدیم. دبستان ملی جعفری واقع در خیابان خسروی اهواز بود. مدیر آن به نام آقای محمدباقر نیرومند، فردی مذهبی و متدین بود و هفته‌ای یک یا دو بار دانش‌آموزان را برای آموزش نماز به صورت جماعت به مسجد می‌بردند. با گذراندن مقطع متوسطه در دبیرستانهای شاپور (اولین دبیرستان در استان خوزستان) و ملی رهنما در اهواز، در سال ۱۳۵۱ دیپلم

ریاضی خود را دریافت نمودم. از جمله دبیران من در دبیرستان ملی رهنما که در آن زمان جزء دبیران بسیار خوب اهواز محسوب می شدند آقایان گیتی زاده دبیر ریاضی، سهیلی دبیر فیزیک و مهین راد دبیر شیمی بود. منش و نحوه تدریس آقای گیتی زاده که از محبوبیت خاصی بین دانش آموزان برخوردار بود تاثیر زیادی در علاقه من به درس ریاضی داشت. به یاد دارم در پایان سال پنجم دبیرستان، دانش آموزان به طور دسته جمعی و به منظور قدردانی از آقای گیتی زاده، اتومبیل ایشان را شستند. در ایام تحصیلات ابتدایی و متوسطه علاقه شدیدی به مطالعه کتاب های داستان و رمان های معروف آن زمان داشتم و بهترین تفریح من نیز شنا در رودخانه دزفول در روزهای گرم تابستان بود.

در سال ۱۳۵۱ با شرکت در کنکور دانشگاه ها در رشته اقتصاد دانشگاه ملی (شهید بهشتی فعلی) پذیرفته شدم اما با وجود ثبت نام در این دانشگاه و علاقه به رشته اقتصاد، به اصرار پدرم تحت تاثیر بعضی مشتریان شرکت نفتی خود که در حوزه حسابداری کار می کردند و با این وعده که رشته حسابداری پول ساز است، در امتحان ورودی موسسه عالی حسابداری تهران که توسط دو برادر به نام های دکتر عزیز نبوی و دکتر بهروز نبوی تاسیس شده و از اعتبار خاصی در حوزه حسابداری کشور برخوردار بود، شرکت نمودم و قبول شدم. لذا از تحصیل در رشته اقتصاد دانشگاه ملی انصراف دادم و در موسسه مذکور در رشته حسابداری گرایش حسابرسی مشغول به تحصیل و در سال ۱۳۵۵ فارغ التحصیل شدم. پدر بزرگوار و مرحومم اگر چه یک کاسب ساده بود اما برای هزینه تحصیل و خرید کتاب هیچگونه کوتاهی نمی کرد. در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ تحصیلات دانشگاهی حتی در سطوح پایین تر از آن از اهمیت بالایی برخوردار بود و شور و شوق و رقابت سختی برای ورود به دانشگاه وجود داشت زیرا با توجه به شرایط اجتماعی و رشد چشمگیر اقتصادی در سطح ۸ تا ۱۰ درصد به خصوص در حوزه صنعت، نیروهای تحصیل کرده و متخصص به شدت مورد نیاز و از جایگاه خاصی برخوردار بودند. در آن زمان تحصیل کرده ها حتی کسانی که دیپلم

داشتند از موقعیت اجتماعی و مالی بهتری نسبت به سایر اقشار جامعه از جمله بازاریان برخوردار بودند، لذا این شرایط، در تشویق من به تحصیل از طرف پدر تاثیر بسزایی داشت. در سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ دوره خدمت نظام وظیفه را به درخواست خود و به دلیل علاقه به یادگیری چتربازی در پایگاه هوابرد شیراز و به عنوان چترباز گذراندم و در مدت خدمت حدود ۲۰ بار پرش با چتر داشتم.

با شروع انقلاب اسلامی با امید به حاکمیت آزادی و عدالت به صورت فعال در تحولات و تظاهرات شرکت کردم. به دلیل علایق شخصی و نیز جایگاه و موقعیت خاص اجتماعی و اقتصادی معلمان و دبیران در دهه ۱۳۵۰، دبیری شغل ایده‌آل من بود. لذا در دی ماه سال ۱۳۵۸ و به دلیل عدم استخدام دبیر در آن مقطع زمانی در استان خوزستان، در جستجوی کار در آزمون استخدامی دبیری آموزش و پرورش استان آذربایجان شرقی در تبریز شرکت نموده و قبول شدم. در هنگام انتخاب محل خدمت با توجه به رتبه کسب شده در آزمون در ابتدا تبریز مورد نظر من بود اما با تقاضای نفر بعد از من و پیشنهاد او شهر مراغه را انتخاب کردم تا او که اهل تبریز و متاهل بود بتواند تبریز را انتخاب کند و به این ترتیب در مراغه به تدریس در دبیرستانها مشغول شدم.

در شهریور ۱۳۵۹ با خانم معلمی اهل مراغه (همسر) ازدواج کردم. در حالی که از همان سال اول پیگیر انتقال به اهواز بودم.

با شروع جنگ تحمیلی در مهر ۱۳۵۹ و با توجه به شرایط جنگی اهواز و تعطیلی بسیاری مدارس با تقاضای انتقال بنده مخالفت شد. البته بعداً در سال ۱۳۶۲ با وجود ادامه جنگ و با خود از گذشتگی همسر و موافقت ایشان که دبیر مدارس راهنمایی بودند، به صورت مامور به خدمت به اهواز منتقل شدیم. در سال ۱۳۶۱ به صورت داوطلب بسیجی همراه با لشکر عاشورا از مراغه برای حضور در جبهه به اهواز اعزام شدم. در لشکر عاشورا با دوستان بسیار خوبی آشنا شدم که بعضی از آنها به شهادت رسیدند و خاطره آنها را هرگز فراموش نمی‌کنم. به طور کلی در سال‌های

جنگ بیش از ۶ ماه از طریق لشکر عاشورا و نیز لشکر ولیعصر در جبهه‌ها حضور داشتم. از جمله دوستانی که در جبهه با آنها آشنا شدم زنده یاد مرحوم دکتر خلوصی عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات و دکتر نوری موگهی ریاست اسبق دانشگاه شهید چمران اهواز بودند. یکی از خاطرات من در این ایام به دکتر نوری موگهی مربوط می‌شود. در یک شب قرار بود گردان ما در منطقه تنگه چزابه در شمال شهر بستان خوزستان عملیاتی انجام دهد. گردان به دو دسته تقسیم شد. آقای نوری در دسته اول بودند که قرار بود ابتدا اقدام به حمله کنند و دسته دوم که بنده هم جزء آن بودم بعد از آنها اقدام کند. ساعت ۹ یا ۱۰ شب آنها حرکت کردند و ما آماده به صورت خواب و نیمه خواب منتظر دستور بودیم. نیمه‌های شب بود که آقای نوری با سرو وضعی آشفته و گل آلود مرا از خواب بیدار کرد و همراه با گریه خبر شکست عملیات و شهادت تعداد زیادی از افراد دسته اول را داد و به این ترتیب ادامه عملیات لغو شد.

در آن ایام تصمیم گرفتم به دلیل علاقه به رشته اقتصاد، پیگیر تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد در رشته مذکور شوم. از آنجایی که تحصیلات بنده در مقطع کارشناسی رشته حسابداری و زمان زیادی از آن گذشته بود، موفقیت در این امر ساده نبود. لذا با تلاش فراوان و حتی شرکت غیررسمی در کلاس‌های دروس اصلی رشته اقتصاد مقطع کارشناسی در دانشگاه تهران، در امتحان ورودی مقطع ارشد دانشگاه‌های تهران، تربیت مدرس و شهید بهشتی که در آن زمان به صورت مستقل برگزار می‌شد، شرکت کردم و در هر سه امتحان قبول شدم. اما با توجه به شرایط و مقررات دانشگاه تربیت مدرس از جمله امکان انتقال به وزارت علوم به منظور هیئت علمی شدن، دانشگاه تربیت مدرس را انتخاب کردم و از این طریق به وزارت علوم و در ابتدا به عنوان کارمند امور دانشجویی دانشگاه شهید چمران اهواز منتقل شدم و البته همزمان به صورت مامور، تحصیل خود را در دانشگاه تربیت مدرس ادامه دادم. با فارغ التحصیلی در سال ۱۳۶۹ در رشته اقتصاد مقطع ارشد به عنوان هیئت علمی با مرتبه مربی در گروه اقتصاد دانشگاه شهید چمران اهواز مشغول به کار شدم. به یاد دارم اولین بار که پدرم در سال ۱۳۷۱ به منزل ما در کوی استادان آمدند

او که به خوبی از روند طولانی و پرتلاش من از ابتدا تا هیئت علمی شدن آگاه بود با دیدن من خوشحالی و رضایت خود را با جمله "نابرده رنج گنج میسر نشود" ابراز نمود. این جمله او به عنوان یک خاطره خوب و به یاد ماندنی در آن لحظه برای من بسیار لذت بخش بود. در سال ۱۳۷۳ با دریافت بورس دکتری خارج از کشور و با وجود انجام تمام امور لازم و داشتن پذیرش جهت اعزام به انگلستان به طور ناگهانی و به دلیل مشکلات ارزی کشور، اعزام به کشورهایی مانند انگلستان که ارز بیشتری نیاز داشتند متوقف گردید و در نهایت فقط با اعزام به هندوستان موافقت شد البته قبل از اعزام به هندوستان در امتحان ورودی دکترای دانشگاه تربیت مدرس شرکت کرده بودم ولی به دلیل رقابت سخت و احتمال عدم موفقیت، بورس هند را پذیرفتم و در دانشگاه شهر "چندیگر" هندوستان مشغول به تحصیل شدم. شرایط نامساعد رفاهی و هوای بشدت گرم و مرطوب شهر چندیگر و به خصوص نبود مدرسه ایرانی برای تحصیل فرزندانم موجب شد که به فکر راهی برای برگشت به ایران باشم. در مرداد ۱۳۷۴ برای دیدار خانواده همراه با یکی از دوستان با قطار عازم ایران شدیم. انتخاب قطار با این هدف بود که در طول این مسافرت از پاکستان نیز دیدن کنیم اما انتخاب این مسیر در اوج گرما اشتباهی بزرگ بود زیرا در طول این سفر بدترین و سخت‌ترین روزهای زندگی را تجربه کردم. در تمام مسیر ماموران مرزی هندی و پاکستانی بدون رشوه کاری انجام نمی‌دادند. در مرز هند با پاکستان به دلیل مخالفت ما با پرداخت رشوه تا تاریکی شب ما را معطل کردند و در آخر هم قصد داشتند ما را در منطقه بیابانی و خطرناک مرزی رها کنند. لذا ناچاراً مبلغ درخواستی را پرداخت کردیم. در پاکستان برای عزیمت از لاهور به زاهدان سوار قطاری شدیم که من بعداً نام آن را قطار مرگ گذاشتم. این قطار قرار بود حدود ۲۸ ساعته با عبور از منطقه کویری و گرم بلوچستان پاکستان به زاهدان برسد اما بیش از دو روز و نیم در راه بود، در گرمای وحشتناک مرداد ماه بدون هیچگونه امکانات خنک کننده، بجز موقع حرکت که بلیطها را چک کردند در تمام مسیرگویی این قطار هیچ مسئولی نداشت. علت تاخیر قطار حرکت و تجمع شنه‌های کویری روی ریل قطار بود که بارها اتفاق افتاد و

هر بار تا ماموران برای پاکسازی بیایند، ساعتها طول می‌کشید. در بین راه، آب و غذا تمام شد و از گرمای شدید و کاهش آب بدن وضعیت بسیار بد و خطرناکی داشتم به طوری که برای نجات از این وضعیت سریعاً به داخل دستشویی رفتم و با آبی که هنوز در مخزن آن مانده بود بدون خارج کردن لباس دوش گرفتم. اکثر مسافران محلی بودند. قطار پر بود از نیروهای تندر و ضد شیعه از جمله سپاه صحابه. در تمام مسیر بر در و دیوار روستاها شعارهای تند بر علیه آیت‌الله خمینی به چشم می‌خورد. خوشبختانه دو خانواده شیعه در قطار بودند که به ما غذا دادند و توصیه کردند شیعه بودن خود را مخفی کنیم حتی موقع نماز خواندن. در طول مسیر یکی از مسافران فوت کرد و جسد او تا ساعتها در راهرو بود در حالی که خانواده او در حال شیون بودند. خلاصه با هر بدبختی بود سرانجام به زاهدان رسیدیم. در ایران به محض رسیدن توسط یکی از دوستان از خبر قبولی در امتحان ورودی دوره دکتری دانشگاه تربیت مدرس مطلع شدم. با شنیدن این خبر بلافاصله با خوشحالی جهت ثبت‌نام به دانشگاه تربیت مدرس مراجعه کردم اما به دلیل بیش از یک ترم تاخیر با مخالفت شدید معاون آموزشی دانشگاه، که در آن زمان آقای دکتر توفیقی بود، روبرو شدم اما خوشبختانه با پیگیری مجدد در زمانی که دکتر توفیقی به ماموریت خارج از کشور رفته بود، درخواست من توسط آقای شادروان دکتر شاه‌مرادی، مدیر کل آموزش وقت دانشگاه که جایگزین موقت دکتر توفیقی شده بود، بررسی و پس از طرح در جلسه آموزشی با آن موافقت گردید. آقای دکتر شاه‌مرادی انسانی بسیار وارسته، منصف و خیرخواه بود. به یاد دارم در روز آخر تیرماه ۱۳۷۴ پس از انجام امور اداری ثبت نام به اصرار ایشان کارت دانشجویی هم دریافت کردم. به این ترتیب با خیال آسوده به هند برگشتم و اقدامات لازم برای بازگشت به ایران را انجام دادم. پس از بازگشت از هند و در مهرماه ۱۳۷۴ هنگامی که برای شروع ترم به دانشگاه تربیت مدرس مراجعه کردم با کمال تعجب و تاسف اطلاعیه درگذشت دکتر شاه‌مرادی را در اثر حادثه تصادف، ملاحظه کردم. اکنون در دانشگاه تربیت مدرس یک میدان به نام او نامگذاری شده است. با کسب مدرک دکتری از دانشگاه تربیت مدرس به مرتبه استادیاری و در

سال ۱۳۹۱ نیز به مرتبه دانشیاری ارتقا یافتم و سرانجام در سال ۱۳۹۸ و در سن ۶۷ سالگی بازنشسته شدم. در دوران تحصیلات دانشگاهی یکی از اساتیدی که به لحاظ علمی و اخلاق حرفه ای تاثیر بسزایی بر بنده داشت مرحوم دکتر حسین عظیمی بود. ایشان که فارغ التحصیل دانشگاه آکسفورد بودند، یکی از اساتید بنام و شناخته شده در حوزه اقتصاد توسعه محسوب می شدند. خوشبختانه این توفیق را داشتم که از دکتر عظیمی در پایان نامه دکتری به عنوان استاد راهنما بهره ببرم. ایشان تا آخرین لحظات زندگی و در حالی که سرطان بر او چیره شده بود، با کمال خضوع و محبت دانشجویان را می پذیرفت. با اعتقاد به اهمیت شناخت دلایل و پیچیدگی های توسعه نیافتگی کشور و لزوم اصلاحات نهادی و ساختاری برای دستیابی به توسعه، گرایش اقتصاد توسعه را در مقطع دکتری انتخاب کردم و بر همین اساس در سالهای تدریس نیز تلاش نمودم بینش و نگاه توسعه ای را در دانشجویان برای شناخت و تحلیل مسائل اقتصادی کشور تقویت و ارتقاء دهم. در طول حدود ۳۰ سال خدمت در دانشگاه شهید چمران اهواز به عنوان هیئت علمی علاوه بر فعالیتهای آموزشی و پژوهشی، مسئولیتهای اجرایی شامل عضویت در کمیته انضباطی، مدیر کل آموزش، ریاست دانشکده اقتصاد و مدیریت گروه اقتصاد را بر عهده داشتم. فعالیتهای پژوهشی بنده شامل تعداد ۳۲ مقاله علمی پژوهشی داخلی و خارجی و نیز اجرای سه طرح پژوهشی برای دانشگاه شهید چمران اهواز بوده است. علاوه بر این در بیش از ۳۰ کنفرانس علمی مقاله ارائه داده ام و مسئولیت راهنمای تعداد ۲۸ پایان نامه ارشد و ۱۳ پایان نامه دکترا را به عهده داشتم. عضویت در گروه اقتصاد با وجود همکاران صمیمی و توانا به لحاظ علمی از جمله توفیقاتی است که در سالهای فعالیت در دانشگاه شهید چمران نصیب بنده شده است.

همسر بنده خانم دکتر زهرا بنایی مبارکی اهل آذربایجان شرقی شهرستان مراغه هستند. ایشان که در حال حاضر بازنشسته آموزش پرورش می باشد در سالهای اشتغال به عنوان دبیر مدارس اهواز، تحصیلات خود را در مقطع ارشد و دکترا در دانشگاه شهید چمران در رشته روانشناسی گذراندند. ما دارای سه فرزند هستیم به نامهای حمزه، محمد و

نرگس. هر سه نفر دوران ابتدایی را در مدرسه کوی استادان و مقطع راهنمایی و دبیرستان را در مدارس تیزهوشان اهواز گذراندند. حمزه مقطع کارشناسی و ارشد را در دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه تهران رشته کامپیوتر (سخت‌افزار) و دکتری را در دانشگاه بیل کنت در شهر آنکارای ترکیه گذراند و اکنون در یکی از شرکتهای بزرگ ترکیه به عنوان مدیر پروژه‌ها مشغول به کار است. محمد در رشته مهندسی مکانیک مدرک کارشناسی را از دانشگاه امیرکبیر و کارشناسی ارشد را از دانشگاه تربیت مدرس دریافت کرد و در حال حاضر در یکی از شرکتهای دولتی در ایران مشغول به کار است. دخترم نرگس هم پزشکی عمومی را در دانشگاه تهران گذراند و اکنون دوره تخصصی را در رشته پاتالوژی در دانشگاه تورنتو کانادا می‌گذراند.

زندگی‌نامه و خاطرات هر کدام از اعضاء هیئت علمی همچون داستانی ارزشمند و گرانبها نشأت گرفته از سالها تلاش و تجربه است که همکاران جوان هیئت علمی و دانشجویان می‌توانند آموزه‌های مهم و مفیدی از آن کسب نمایند.